

بخش پنجم:

گزند و آسیبِ نام‌های متعالی

آموزه‌های ما در باره‌ی نام‌های خداوند و تجربه‌های ما در اینکه بتوانیم معناهای متعالی را در خودمان شکوفا کنیم و به‌گونه‌ای نسبی هویت خودمان را از این طریق تحقق ببخشیم، هم دلپذیر است و هم خطر آفرین و دارای گزند و آسیب. به‌گمان من خطر در اینجا است که معمولاً عزت یافتن یکی، ممکن است موجب به‌ذلت افتادن دیگری شود.

پیش از این به‌اشاره گذشت که ظاهراً تحقق معناهای متعالی در وجود انسان اموری نسبی هستند. فهم این نسبیّت در بسیاری موارد از طریق مقایسه‌ی خود با دیگران صورت می‌گیرد. در همین مقایسه است که هر کدام از ما خود را نسبت به فرودستان خویش عزیز، و نسبت به فرادستان خویش نیز حقیر می‌یابیم. این فرودستان و فرادستان، بیشتر همین آدم‌هایی هستند که در حال حاضر با آن‌ها ارتباط داریم. همچنین ممکن است خود را با آدم‌هایی مقایسه کنیم که در ادوار گذشته‌ی تاریخی زیسته‌اند و رفته‌اند.

در سرشتِ هر کدام از ما چنین گرایشی هم هست که فرودستانِ خویش را که اکنون با آنان در ارتباط هستیم دوست داشته باشیم و کمک‌های بی‌دریغ خود را ارزانی آنان کنیم. زیرا همین دوست‌داشتن‌ها، کمک‌ها و دست‌گیری‌ها است که برتری ما را نسبت به دیگران متجلی می‌کند. به‌نظر می‌رسد این‌گونه دوست‌داشتن، خصومتی جدی را در خود پنهان دارد. این خصومت هنگامی آشکار می‌شود که برخی از فرودستان بخواهند خود را به سطح و شان فرادستان بکشانند. انواع دیگری از دوست‌داشتن را نیز می‌توان نشان داد که باز هم خصومتی جدی در آن تعبیه است. مانند دوست‌داشتنِ مرد و زن یکدیگر را.

افزون بر آنچه گذشت، همچنین برخی از مضامینِ متعالی هستند که در میان افراد، احزاب، و ملت‌ها، دارای تعبیرهایی متفاوت و بسی فتنه‌انگیز می‌باشند. کلمه‌ی «حق» که اتفاقاً یکی دیگر از نام‌های خداوند هم هست، پشتوانه‌ی بسیاری از نبردهای خانمانسوز میان افراد و احزاب و ملت‌هایی شده است که هر دو طرف خود را به‌حق می‌دانند.

ممکن است این‌گونه گفته‌شود که آدم‌ها، یا رهبرانِ سیاسی آنان، از این کلمه‌ی حق اراده باطل می‌کنند تا به خواسته‌های نامشروع خود دست یابند، اما هیچکس نمی‌تواند تراژدی غم‌انگیزی را که

امروز در میان نحله‌های گوناگون مذهبی و سیاسی در جهان به نام «حق» می‌گذرد انکار کند. به‌رحال این واژگان متعالی و معنایی که در این واژگان تعبیه است، این ظرفیت را هم دارند که نابسامانی و نکبت جنگ را دامن زنند.

تخطئه‌ی مفاهیم و مضامین دینی هم مشکلی را حل نکرده‌است و شاید در پاره‌ای موارد بر مشکلات نیز افزوده باشد. کسانی یا ملت‌هایی هستند که به‌نام عقل خود بنیاد و رهایی از قید و بندهای آسمان، بازهم گرفتار همان خصومت‌هایی می‌شوند که معتقدان به خدا می‌شوند.

بنا بر این، تعالی جویی انسان، اعم از اینکه با نمایه‌ها و صورت‌های دینی باشد یا غیر دینی، به‌رحال مایه‌هایی از شرارت نیز در خود پنهان دارد. این شرارت در نگاه اول چیزی است که از رابطه‌ی آدم‌ها با یکدیگر پدید می‌آید. یعنی ممکن است ما آدم‌ها در حالت انفرادی و بدون ارتباط با دیگری خیر و شری نداشته باشیم اما هنگامی که چیز تازه‌ای به‌نام «رابطه» پدید می‌آید، شرارت نیز جان می‌گیرد و اندک اندک خود را نشان می‌دهد.

این پرسش دیرینه هم در این جا می‌تواند از نو عنوان شود که آیا «شرارت» ذاتی انسان است یا نه؟ البته بازهم شاید پاسخ مناسبی برای آن پیدا نکنیم. اما این نکته را نمی‌توان انکار کرد که معناهای متعالی در افق اندیشگی ما، مایه‌هایی از خصومت و دشمنی با دیگران را نیز در ما پدید می‌آورد و این همان شرارتی است که در هر معنای خیری نهفته‌است. اعم از آنکه آن معنا دینی باشد یا عرفی.

در توجیه وجود شرارت در معناهای متعالی، هنوز هم اسطوره‌هایی همچون داستان آفرینش، از جایگاهی قابل تامل برخوردارند. در این داستان‌ها، آدم، خداوند و شیطان، سه اقنوم درهم تنیده نمایانده می‌شوند. شیطان در این داستان‌ها، خداپرستی جزم اندیش است که جز خودش و خدا، کس دیگری را لایق تعالی نمی‌داند و برای دیگران ارزشی قایل نیست.

در داستانی که قرآن از هبوط بیان می‌کند، آدم قبل از هبوط «اسماء» را می‌آموزد. همچنین در این داستان، «آدم» عبارت است از نوع آدم و نه یک فرد خاص. هنگامی که خداوند به آدم می‌گوید: «فلنا هبطوا، بعضکم لبعض عدو» آشکارا از مجموعه‌ای به‌نام آدم یاد می‌کند که بعضی بر بعضی دیگر دشمن شده‌اند. در ادامه به این نکته بازخواهم گشت که چرا باید در این داستان «آدم» اسمی برای نوع بشر باشد و نه اسم یک فرد خاص.

در این داستان، آدم همه‌ی اسماء را از خداوند می‌آموزد. ساختار جمله‌های قرآن به گونه‌ای است که اسماء تنها مربوط به اشیاء نمی‌شود بلکه نام‌های خداوند را نیز شامل می‌شود. همان نام‌هایی که در «من‌ایدآل» هر آدمی تعبیه است. اتفاق مهمی که در روند این داستان پدید می‌آید خود بزرگ بینی عنصری مرموز به نام شیطان است. همین خود بزرگ بینی، یا استکبار که ویژه آدمیان هم هست، عامل اصلی لغزش و هبوط آدم می‌شود. مضمون شیطان، خودبزرگ بینی، و دشمنی آدم‌ها با یکدیگر در این داستان سخت درهم تنیده‌اند. در ادامه‌ی داستان هبوط، آدم (بخوانید آدم‌ها) متوجه ستمی می‌شود که به خودش روا داشته‌است و آشکارا می‌گویند:

گفتند: «اے خداوند ما! ما بر نفس‌هاة خویش ستم کردیم و اگر تو بر ما نبخشایه و بر ما رحم نکنه، قطعاً از زیانکاران خواهیم بود»^۱.

به اشاره گذشت که ظاهراً در داستان فوق، «آدم» اسم عام است. در عین حال در همین داستان گاه به گونه‌ای از آدم یاد شده است که انگار یک فرد است. اینکه منظور از این گونه طرح داستان در باره‌ی آدم واقعاً چه بوده است، چیزی است که نمی‌توان با قاطعیت در باره‌ی آن سخن گفت. اما آنچه ما امروز تا حدودی از طبیعت خود می‌شناسیم، می‌تواند نوعی هماهنگی با این داستان‌ها داشته باشد.

ما هر کدام به تنهایی یک آدم هستیم. اما انگار معنای ما در آدم بودن، با فردیت ما کامل نمی‌شود. همه‌ی آنها که از دوردست تاریخ تا اکنون زیسته‌اند، ما که اکنون زندگی می‌کنیم، و همه‌ی آنها که در آینده نیز خواهند آمد و جای ما را خواهند گرفت، همه و همه را میتوان کلیتی درهم تنیده به نام «آدم» دانست. آنچه در زندگی یک فرد از تولد تا مرگ اتفاق می‌افتد، در این کلیت درهم تنیده نیز می‌تواند اتفاق افتد. انگار هر کدام از ما ذره‌ای، یا نمونه‌ای کوچک و گذرا از آن آدمی هستیم که از آغاز حیات آمده و تا فرجام ادامه خواهد یافت. اما این کلیت درهم تنیده، در خود گرفتار تضادهای سهمگینی است. ما یکدیگر را دوست داریم در عین حال خصومتی جدی در این دوست‌داشتن‌های ما پنهان است و ما می‌توانیم برای آشکار کردن دشمنی خود بهانه‌هایی پیدا کنیم.

۱ - سوره‌ی ۷ (اعراف) آیه‌ی ۲۳

رهبران و پیشوایان آدم هستند، پیروان آن‌ها هم آدم هستند. رهبران، پیروان خود را دوست دارند، اغنیا هم فقیران و ذلیلان را دوست دارند و همه کمر به خدمت برای زیردستان بسته‌اند. اما هنگامی که پیروان، یا محرومان بخواهند خود را به سطح رهبران و پیشوایان خود برسانند خصومت‌ها آغاز می‌شود. همین ماجرا در جامعه‌ی ما برای شوهران نسبت به زنان نیز دیده می‌شود.

از این منظر، شاید یکی از عوامل این نابسامانی‌ها این باشد که ما آدم‌ها، هرکدام به‌گونه‌ای فردی، یا گروهی و حزبی، نام‌های متعالی را ویژه‌ی شخص خود می‌انگاریم و در چنین وضعیتی دشوار است که بتوانیم «اسم»‌های متعالی را برای دیگران هم روا داشته باشیم. ما این آموزه‌ی دینی را فراموش می‌کنیم که همان خداوندی که ما را آفریده، آنانی را هم که دشمن می‌پنداریمشان، همان خدا آفریده است. در این غفلت، از برتری طلبی استعلاجی‌ویانه تا برتری سلطه‌گرانه راه‌چندانی نیست.